

## مصاحبه با استاد زاوین یدیقاریانس ویلونیست



فروغ مه آبادی

## با خاطرات و یادهای استاد

حال غریبی می شدم - همان الفت و کششی که مرا از شش یا هفت سالگی به فراگیری موسیقی واداشت و ساز مورد علاقه ام، ویلون، را بر شانه نحیفم نشانده و نواختن را آغاز کردم. تنها خدا می داند که از همان ابتدای رفاقت و مؤانست با ویلون، متحمل چه مرارتها و تمرینها که نشدم. با این همه، کمتر وقتی از این ساز جدا می شدم. عشق بود، عشق و علاقه واسطه بود. من در این میان، فقط یک مجری دلباخته و عاشق موسیقی بودم.

○ در آن روزگاران، آیا از استاد یا اساتیدی تعلیم موسیقی می گرفتید؟ در تبریز، کلاس یا کانون تعلیم موسیقی وجود داشت؟

● موسیقی در تبریز دارای قدمت و اعتبار بسیاری است. از گذشته های دور در این شهر، استادان گمنام و ناآشنایی در عرصه موسیقی درخشیده اند. بنده، در طول ایام زندگی هفتاد و هفت ساله ام، افتخار درک محضر استادان بزرگوار و شایسته ای را داشته ام که امروز متأسفانه دیگر در حیات نیستند. یادش گرامی،

استاد زاوین یدیقاریانس، پیرو پیشکسوت موسیقی کلاسیک، بی تردید، اگر تنها موسیقیدان صاحب نام و باتجربه و ذوق موسیقی کلاسیک خطه آذربایجان نباشد، در ردیف معدود هنرمندان موسیقی سزاوار احترام این دیار است. هنرمندی که بعد از سالها کسب تجربه های مفید در موسیقی و ارائه ذوق سرشار، هنوز خود را در مقام و مرتبه ای نمی بیند که کلامش رهنمون دوستداران موسیقی، به ویژه موسیقی کلاسیک باشد - خصلتی که بی شک مایه از خضوع و فروتنی استاد می گیرد و منش و شخصیت هنرمندانه اش.

استاد بر سر کلاس درس در شرایطی تن به این گفتگو سپرد که وقت تدریسش با یکی دو شاگرد به پایان رسیده بود - همان کلاس درسی که خاطره نیم قرن تعلیم استاد را در گوشه و کنار، در ذهن و اندیشه زنده می کرد.

● در سال ۱۲۹۳ هجری شمسی در تبریز متولد شدم. در کودکی و نوجوانی، با تمام خام خیالی و خام دلی ها، عشقی وصف ناشدنی به موسیقی داشتم. اغلب با شنیدن آهنگ و نوای موسیقی دچار شور و

هنرمند ارزنده و با ذوق شاهین دلانیا؛ عجب نادره هنرمندی بود؛ اوّل بار، من نواختن ویلون را در محضر او شروع کردم. با اینکه یک سالی به من تعلیم ویلون داد، اما مرا با دلسوزی و مهارت تمام راه انداخت. بعد، به هنرستان موسیقی لئون گریگوریان (پدر روبیک گریگوریان، ویلونیست مشهور ایرانی) پا گذاشتم. استاد گریگوریان هم دنیایی ذوق و تجربه بود. چند سالی در آن هنرستان زیر نظر لئون گریگوریان به آموختن راز و رمز ویلون مشغول بودم. می توانم ادعا کنم، بعد از گذران دوران تعلیم در هنرستان، در زمینه نواختن ویلون، به تجربه و ارائه ذوقی نسبتاً دلخواه دست یافته بودم. با این همه، عطش و میل هر چه بیشتر آموختن مرا واداشت که به کلاس و مکتب اساتید گرانقدری همانند بابگن تام رازیان و شواش باغداساریان، که هر دو بعد از گذران ایامی تجربه موسیقی در فرنگ به ایران آمده بودند، راه یابم. آن دو هنرمند بزرگوار، ویلونیستهای ماهر و بی همتایی در نواختن این ساز بودند و بی اغراق تعلّم از آنان تأثیر بسزایی در کیفیت نواختن من گذاشت. استاد شواش کنسرواتوار بلژیک را تمام کرده و در روسیه هم تحصیلات عالی موسیقی را به پایان برده بود. روان هر دو استاد شاد، سهم و اجرشان همیشه ماندگار باد، که حضورشان در تبریز آن روزگار، یک فرصت بسیار مغتنم برای دوستداران موسیقی بود. من در محضر آنان کریتزر<sup>۱</sup>، دونت بزرگ<sup>۲</sup> و گاوینی<sup>۳</sup> را کار کردم که گام و کنسرتو نیز شامل این قطعات می شد.

○ استاد، آیا تخصص و تجربه شما در محدوده ساز ویلون خلاصه می شود یا که در طی ایام دوستی و زندگی با موسیقی، دل به شناخت و نواختن ساز دیگری هم سپرده اید؟

● ویلون ساز اصلی من، و به دیگر تعبیر، مونس همیشگی من بوده است. با تمام این احوال، این عشق

و دوستی مانع از آن نگردید که دل از تجربه و شناخت سازهای دیگر برکنم. به طور نمونه، من، بجز ویلون، با گیتار کلاسیک و ساکسفون نیز آشنا هستم. فرصتی یا ضرورتی اگر پیش می آمد و در میان بود، این سازها را در ارکستر می نواختم. اما بی پرده بگویم، ویلون برای من عالم دیگری و حسی دیگر دارد. هیچ سازی در طول زندگی هنری ام هرگز نتوانسته است جای ویلون را پر سازد. چه می شود کرد؛ ویلون دلدادۀ من است، رفیق و مونس همیشگی من است.

○ آیا در گذشته تبریز، یعنی روزگاری که شما به کار نواختن ویلون مشغول بودید، ارکستر شناخته شده ای وجود داشت که قطعات کلاسیک را اجرا کند و صاحب هویت و شناسنامه ای در خور در زمینه موسیقی کلاسیک باشد؟

● بله، در ایام تحصیل در هنرستان موسیقی، ارکستری ترتیب داده شد که من مایستر آن بودم. شاید برایتان جالب باشد که بگویم در این ارکستر ۲۵ الی ۳۰ نوازنده می نواختند؛ به سهم خودشان خوب هم می نواختند. ما در این ارکستر قطعات کلاسیک را اجرا می کردیم. اغلب آثار را هم من برای ارکستر تنظیم می کردم و خودم نیز سلوهای آن را می نواختم.

○ استاد، بعد از طی دوران فراگیری، آیا در کسوت موسیقیدانی باتجربه، شاگردانی را نیز در محضر و مکتب خود تعلیم ویلون داده اید؟

● گمانم می رسد، باید نیم قرنی از تجربه تدریس من به شاگردان و علاقه مندان ساز ویلون در شهر و زادگاهم گذشته باشد. البته نباید فراموش کرد، روزگاری که من کار تدریس را شروع کردم، خود هنوز در حال آموختن و کسب تجربه بودم. اما به مرور ایام تجربه ها افزون شد و امروز شاید به مرز پختگی رسیده باشم. افسوس که این تسلط و پختگی زمانی به سراغم آمده که پیری مانع از جلوه و جلال آن شده است.

○ آیا میان تدریس موسیقی و اجرای موسیقی، تفاوت و فاصله‌ای قائل هستید؟ کدام یک از این دو راه را در زندگی هنریتان ترجیح داده‌اید؟

● به جرأت می‌توانم بگویم که هیچ فاصله و تفاوتی قائل نیستم. هر دو، برایم شور و حالی یکسان داشته است. من در هنگام تدریس هم خودم آموخته‌ام، هم به شاگردان تعلیم داده‌ام؛ چون آدم در وقت تعلیم به مبانی تازه‌ای برخورد پیدا می‌کند که خود از آن بی‌خبر بوده است. از این گذشته، چه عشق و وظیفه‌ای بالاتر از اینکه آدمی دوستدار و عاشق موسیقی مثل من، به سهم خود، شاگردانی را تربیت کند که جای خالی

خودش را در آینده پر کنند. از انجام این وظیفه هم نباید غافل بود.

○ آیا شما در کنار نواختن و تدریس ویلون، هیچ در اندیشه و فکر ساختن قطعه‌ای نیز که نمایانگر ذوق و ابتکار و خلاقیت شخصی‌تان در عرصه موسیقی باشد افتاده‌اید؟

● نه، هرگز، انگیزه تصنیف قطعه یا قطعاتی در من وجود نداشته است. دلیل خاصی هم برای این مسأله نمی‌توانم ابراز کنم. اما در طول ایام زندگی هنری‌ام آراژمان‌های<sup>۴</sup> متعددی برای ارکستر داشته‌ام.

○ می‌گویید آراژمان؛ لابد منظورتان این است که قطعات را برای ارکستر خودتان تنظیم می‌کردید. آیا چنین اقدامی را



به صلاح می‌دیدید؟

● چرا که نه؟ گمان نمی‌کنم این کار چندان تضاد علمی داشته باشد. ببینید، شما در وقت قضاوت باید هم زمانه را، هم شرایط و امکانات ما را در ارکستر در نظر بگیرید، بعد به تردید و دودلی بیفتید. ما، ارکستری ۲۵ الی ۳۰ نفره داشتیم، ناگزیر باید برای این ارکستر آثاری داشته باشیم. یکی هم در این میان باید پیشقدم می‌شد و دست به کار می‌شد. من گهگاه این مسئولیت را با جان و دل می‌پذیرفتم. همین حالا هم از این یاری‌ام دل‌خشنود و راضی هستم.

○ با عنایت به تجارب پریار شما در زمینه تدریس ویلون، در آموزش این ساز، به اعتقاد استاد، هنرجوی علاقه‌مند باید از کجا شروع کند؟

● سلیقه من می‌گوید که باید ابتدا از کتاب له ویلون کریک بوم<sup>۵</sup> شروع شود - همان کتابی که خودم در تدریس به آن پایبند بودم.

بعد از آن، کتاب ولفارت<sup>۶</sup> را درس می‌دادم. تقریباً همزمان با کتاب دوم، کتاب سوم کنسرتوهای ساده را مثل کوکلر<sup>۷</sup>، ریدینگ<sup>۸</sup> - اپرس - ۳۴/۳۶/۳۵ - پرنف<sup>۹</sup> و غیره را تدریس می‌کردم. به همین منوال کار را ادامه می‌دادم تا می‌رسیدم به آثار مشکلتری همانند ویوالدی<sup>۱۰</sup> - اپوسهای سخت تر از ریدینگ - ۲۳ و ۲۲، ویوتی<sup>۱۱</sup> - ۷ و ۸ رود<sup>۱۲</sup> و غیره و گامهای هیریمالی با دقتی هر چه تمامتر.

○ به وقت و هنگام تدریس این کتابها، توجه استاد بیشتر معطوف به چه اصولی بود؟

● همه چیز؛ به تکنیک، طرز اجرا، درستی صداها و سوزیکالیته. بدهی است که هنرجو در قاعده می‌بایست به هنگام اجرای قطعه‌ای هر چند مشکل و ساده در سکون باشد و راحتی. معلم باید شرایط و عوامل یک اجرای راحت و بی‌دغدغه و تشویش را برای هنرجو ایجاد کند. دستها باید آزاد و راحت باشد؛ نباید دستها گرفته و سفت باشد. آرشه،

ویلون، دست چپ و راست، همه و همه در این میان برای یک اجرای خوب مطرح است.

○ آیا در کنار موسیقی، استاد دلمشغولی یا حرفه دیگری نیز داشته‌اند؟

● هرگز، من با موسیقی به دنیا آمده‌ام، با موسیقی هم از دنیا خواهم رفت. عرصه موسیقی آنچنان گسترده و وسیع است که آدم اگر قرنی هم به کار تجربه و شناخت موسیقی بگذراند، باز هم، به اعتقاد من در ابتدای راه است. راستی چه شغل و حرفه‌ای ضروری‌تر و عمده‌تر از تدریس و اجرای موسیقی می‌تواند پرثمر برای یک موسیقیدان باشد - حرفه‌ای که عمر من در راه آن گذشته است.

○ آیا استاد هرگز هزم و تصمیم تشکیل ارکستری را در خیال و اندیشه داشته‌اند؟ به ویژه در وضع کنونی که تجربه و مهارت کافی و وافی دارند و سزاوار است پاسخگوی بسیاری از علاقه‌مندان باشند.

● بله، همیشه این آرزو را داشته‌ام. اما، هیچ وقت، امکانات آن مهیا نبوده. تشکیل ارکستر بودجه می‌خواهد، و خیلی امکانات دیگر، که لابد می‌دانید هیچ کدام مهیا نیست.

○ استاد، اکنون در کسوت پدر پیر موسیقی کلاسیک تبریز، چه برداشتی از حاصل سالها تدریس خود در هنرستان موسیقی تبریز دارید؟

● هنرستان موسیقی کانون مفید و مؤثری در اشاعه موسیقی در تبریز بود. از سال ۱۳۳۵ که بازگشایی شد، من و امثال من در راه اعتلای ذوق هنرجویان این هنرستان به سهم خودمان بسیار تلاش کردیم. مشکلات زیاد بود؛ گرفتاریها بی‌شمار بود؛ اما ما تحمل کردیم، تا سرانجام هنرستان جا افتاد، صاحب قواعد و اصولی شد و هنرجویان شایسته‌ای تربیت شدند - همانی که سبب شد خاطره سالها خستگی و مرارت را فراموش کنیم. هنرستان به اعتقاد من، حسایی به راه افتاده بود که متأسفانه تعطیل شد. حالا با

کدام دلیل و منطق، من چندان اطلاعی ندارم؛ اما همین قدر می دانم که همیشه دلتنگ و غصه دار بستم شدن هنرستان موسیقی تبریز بوده هستم.

○ آشنایی و الفت استاد با موسیقی اصیل خطه آذربایجان چگونه است؟ بی تردید، استاد که زاده دیار آذربایجان هستند، نمی باید چندان بی اعتنا به ارزشهای موسیقی باشند؟

● معلوم است که بی اعتنا و بی اطلاع نیستم. من موسیقی آذربایجان را میراثی ارزشمند و معتبر می دانم و می شناسم. با این همه، دلمشغولی من در راه شناخت و تجربه موسیقی کلاسیک، هرگز مجال وافی و کافی برای شناخت جزئیات موسیقی دیارم نگذاشت. موسیقی آذربایجان را، به اعتقاد من، باید به دو قسمت کرد. بخشی که کاملاً فولکلوریک است و با سازهای ملی آذربایجان قابل اجراست، و دیگر بخش که به موسیقی کلاسیک آذربایجان مربوط می شود و قابلیت اجرا در ارکستر سمفونیک را داشته و قطعاتی از آن برای این ارکستر نوشته شده است، به نظر من، بسیار ارزشهای این موسیقی پر قدمت را آشکار می سازد.

○ آیا این اعتقاد استاد، در کل شامل موسیقی اصیل ایرانی هم می گردد؟

● یقیناً، چون من موسیقی اصیل ایرانی را جدا از موسیقی آذربایجان نمی دانم و آن را شاخه ای از درخت پر بار و پر ثمر موسیقی سرزمینم می شناسم. به همین دلیل، احترام و دلبستگی خاصی برای موسیقی اصیل ایرانی قائلم. با تمام این دلبستگی و شوق و احترام، آرزو می کنم که روزگاری بیاید که دامنه تنگ نظری محدود شود و جماعتی دلسوز و صاحب نظر در موسیقی، برای گسترش و علمی تر کردن موسیقی اصیل و سنتی ایران کمر همت بندند و راههای تازه ای برای معرفی موسیقی ایرانی به جهان و جهانیان در ابعادی وسیع و گسترده بیابند.

○ از موسیقی اصیل ایرانی و موسیقی دیار آذربایجان که بگذریم، شاید دریافت دیدگاههای استاد در زمینه موسیقی ارمانه نیز خالی از لطف نباشد. چرا که استاد، با عنایت به تجربه ای که در مسیر این موسیقی آموخته اند، رهنمودهایشان می تواند راهگشا باشد و پر ثمر.

● موسیقی ارمانه هر چند برای خیلیها ناشناخته و گمنام مانده است، اما در مجموع از ویژگیهای نسبتاً در خور اعتنایی برخوردار است. ارمانه هم مثل آذربایجانیها و موسیقی خاص خود را دارند؛ نوای خاص خود را. ارمانه هم موسیقی فولکلوریک دارند و هم موسیقی کلاسیک. قطعاتی از این موسیقی را می توان با ویلون و دیگر سازها به خوبی اجرا کرد. با این احوال، چون ناشناخته است و برای بسیاری نا آشنا، چندان نمی توان مبانی آن را مورد بحث و نظر قرار داد.

○ حالا که بحث از موسیقی ارمانه مطرح شده است، به عنوان ادای دین هم که شده، خوب است استاد ذکر نام و یاد ی از آهنگسازان صاحب نام و ذوق ارمنی نیز بنمایند.

● بله، یادآوری بجایی است. با یاد یاران دلم آرام می گیرد - یاد آرام خاچاطوریان<sup>۱۳</sup> که کنسرتو برای ویلون و ارکستر او شهرت جهانی دارد. من اجراهای خاچاطوریان را همیشه سخت و تکنیکی و مملو از تمها و ایده های موسیقی ارمنی با بافتی کاملاً فنی و علمی دریافته ام. همینجا، باید یاد ی هم از کومیتاس نمایم که با ذوق است و چیره دست، و خیلیهای دیگر که با تأسف حافظه ام چندان یاری نمی کند که از یکایک آنان نام برم.

○ دیدگاه استاد درباره موسیقی در دنیای کنونی چیست؟ شما به عنوان استادی صاحب نظر روند موسیقی را در جهان چگونه ارزیابی می کنید؟

● من، خودم را در آن سطح و مرتبه ای نمی بینم که پاسخگوی قاطع این پرسش شما باشم، چرا که نه از چند و چونی این موضوع اطلاع کامل دارم و نه از آینده

باخبر هستم. اما می‌توانم بگویم که برداشت من این است که موسیقی در کل در حال پیشروی به سوی مرزهای متعالی است. شکی نیست که هر روز شکل و وضعیت دگرگون می‌شود. شما هرگز نمی‌توانید دنیای فعلی را یا دنیای زمان‌هایدن مقایسه کنید. به همین دلیل، موسیقی نیز قابل مقایسه با گذشته نیست. این عجیب نیست که بگویم گالیه و نیوتن قابل احترام هستند، اما آیا با تمامی این احترام، علم به آنچه آنان روزگاری گفته‌اند و به اثبات رسانده‌اند محدود مانده است؟ معلوم است که نمانده است. روند موسیقی و سهم بزرگان موسیقی را هم در گذشته باید با چنین معیاری مورد قضاوت قرار داد. موسیقی هم چنین سیر و تحوکی را پشت سر گذاشته: از باروک به کلاسیک؛ از کلاسیک به رمانتیک و الی آخر.

○ آیا این استدلال شامل موسیقی مدرن نیز می‌شود؟

● با فرصت کمی که در شنیدن موسیقی مدرن دارم، به گمانم می‌رسد که موسیقی مدرن هم در مسیر پیشرفت و تحوگ است؛ اما نباید فراموش کنیم که سرنوشت این موسیقی با گذشت زمان معلوم خواهد شد. در وضع کنونی نمی‌شود به صراحت درباره این موسیقی اظهار نظر کرد.

○ بی‌تردید استاد با کنسرتوهای معاصر ویلون آشنایی دارند. آیا می‌توان از دیدگاه استاد درباره برخی از این کنسرتوها آشنا شد؟

● من در محدوده آشنایی خودم می‌باید اظهار نظر کنم. اینکه من، نت بعضی از این کنسرتوها را مدام کار می‌کنم، مثل شوستاکویچ<sup>۱۴</sup> و پروکفیف<sup>۱۵</sup>، در همین برخوردها و تمرینهاست که بر بسیاری از ارزشهای آنها راه یافته‌ام. جان کلام، از نظر من این کنسرتوها از ارزشهای بسیار والا و بالایی برخوردار است.

○ استاد، پس از سالها تن و تجربه با ساز ویلون، شما این ساز را با چه قابلیت‌ها و ارزشهایی شناخته‌اید؟

● ویلون، سازی اصلی و کلاسیک است. بی‌تعصب باید اعتراف کنم که من این ساز را برترین ساز می‌شناسم؛ چون بدون ویلون هیچ ارکستری کامل نمی‌شود. البته نباید از یاد برد که منظور من ارکستری شامل سازهای بادی و زهی است. دامنه این ساز آن قدر گسترده و عظیم است که به جرأت می‌توان گفت، ویلون، سازی بی‌همتا است. این ساز کوچک، دنیایی بسیار اسرارآمیز دارد: پزسیسونهای مختلف، رنگهای متفاوت و عجایب و قابلیت‌های گاه غیرقابل باور.

○ حال که بحث بر محور ویلون می‌گردد، خالی از لطف نیست، استاد اشارتی نیز به آرشه نمایند - همانی که در ارتباط با ویلون از زمانهای گذشته تاکنون چه بسیار که مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

● به نظر بنده، آرشه در نوازندگی ویلون نقشی حساس و اساسی دارد. به نوازنده امکان می‌بخشد که احساسات و ذوق و هنر خود را به اجرا درآورد. به ویژه آنکه ویلون از جمله سازهایی است که نوازنده می‌تواند به تمامی، نوای دلخواهش را روی آن پیاده کند. این نوای دلخواه ایجاد نمی‌گردد جز به یاری آرشه خوب و مناسب. چرا که آرشه دارای حالات متفاوتی است که یک نوازنده ماهر و آشنا به کار آرشه می‌بایست با آنها آشنا باشد، تا مگر از عهده اجرایی دلخواه و مناسب برآید.

○ استاد، آیا در این شرایط سنی، با تجربه‌های مفید و مؤثری که سالیان دراز در زمینه موسیقی، به ویژه نسبت به ساز ویلون، کسب کرده‌اید، نیازی به تمرین، در خود احساس می‌کنید؟ یا که حال و حوصله تمرین را هنوز دارید؟

● چرا که نه، بنده احساس می‌کنم که اگر روزی تمرین نکنم، همه عوالم و رابطه‌هایم را با موسیقی از دست داده‌ام. نواختن ساز به من آنچنان نیرو و توان و ذوقی می‌بخشد که در لحظه‌های دوری و غربت با ساز





● بله، پسر من با ویلون آشنایی دارد، گاه سازی می‌نوازد، اما واقعیت ماجرا این است که بر خلاف من، او حرفه و دلمشغولی اش تنها موسیقی نیست و تحصیلات دانشگاهی اش را جدا از موسیقی ادامه می‌دهد. همسر من با آنکه چندان با موسیقی آشنا نیست، اما همیشه مشوق من بوده است، درست مثل مادرم، که همیشه یار و یاور و مشوق من در فراگیری موسیقی بود.

ویلون احساس می‌کنم هیچ انگیزه‌ای برای ادامه زندگی ندارم. برای نوازنده‌ای چون من، که از اوان کودکی با ساز زندگی کرده است، ساز بیشتر یک مونس و غمخوار و همزبان است؛ رفیق است؛ یار لحظه‌های شاد و اندوهگین زندگی است؛ چه بگویم، همه چیز است، همه چیز.

○ استاد، از رابطه فرزندانتان، همسران و دیگر اعضای خانواده‌تان با موسیقی بگویند.

2. Studies and Caprices by Jacob Dont, Op. 35
3. Pierre Gavinies
4. Arrangement
5. *Le Violon*, M. Crickboom
6. Franz Wohlfahrt
7. Ferdinand Kuchler
8. O. Rieding
9. L. Portnoff
10. Antonio Vivaldi
11. Giovanni Battista Viotti
12. P. Rode
13. Aram Khatchaturian
14. Dimitri Chestakovitch
15. Serge Prokofiev

○ استاد، آیا شما ویژگیهای اخلاقی خاصی برای هنرمند می شناسید؟ در صورت قبول این پرسش، این ویژگیها شامل چه نشانه ها و خصوصیتی می شود؟

● تجربه سالها انس با هنر، به من آموخته است که هنرمند باید در مرحله نخست، انسانی صادق و بی آرایش باشد؛ هنر با نیرنگ سر و کاری ندارد. هنرمند نمی تواند و نمی بایست انسانی مادی باشد؛ باید قناعت پیشه کند و سرمایه اش را هنرش و خلاقیت هنرش بداند.

هنرمند شدن و هنرمند واقعی شدن ریاضت می خواهد - هم ریاضت برای کسب تجربه هنری و هم ریاضت روح و جسم.

○ استاد در مقام و مرتبه پیشکسوتی صاحب نام و اعتبار در زمینه موسیقی، و معلمی دلسوخته و رنج ایام کشیده، چه پیام و توصیه ای برای مریبان موسیقی دارند؟

● والاترین پیام و به عبارتی دیگر جان کلام، احساس مسئولیت معلم موسیقی است. معلمان موسیقی باید سعی کنند هنرآموزان را با روش صحیح و علمی موسیقی آشنا سازند. تلاش کنند تا هنرآموز مرتبه سزاوار احترام موسیقی را بشناسند و موسیقی را در خدمت تجلی ذوق و آرامش روح و روان قرار دهند. از راه درست و منطقی در زمینه موسیقی منحرف نشوند. موسیقی را آنچنان بشناسند و احترام بگذارند که جز در جهت هنری ارزشمند، تلقی دیگری از آن در ذهن و اندیشه شان نگذرد. این همه هدایت هنرآموزان بر عهده مریبان موسیقی است. چون اگر جز این باشد، چه بسیار که هنرآموزان این عصر به راهی جز این، گام نهند - راهی به سوی موسیقی مبتذل، همانی که دیگر نه نامش موسیقی است و نه مرتبه اش هنری است.

پی نوشت:

1. Rodolphe Kreutzer